بسم الله الرحمن الرحيم

١٢١٢١٧

وزارتِ علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه هنر

دانشکده‌ی سینما ـ تئاتر

پایان‌نامه‌ی تحصیلی جهتِ اخذِ درجه‌ی کارشناسیِ ارشد

رشته‌ی: کارگردانی (نمایش)

موضوعِ رساله‌ی نظری:

بررسیِ تأثیرِ استیلیزاسیون بر شکل‌گیریِ تئاتر مینیمالیستی

استادِ راهنمای نظری:

آقای سعید کشن‌فلاح

موضوعِ رساله‌ی عملی:

کارگردانیِ نمایشِ «دِینی»

استادِ راهنمای عملی:

آقای سعید کشن‌فلاح

نگارش و تحقیق:

سیدهدایت‌الله عاملِ هاشمیِ پورطوسی

شهریور ۱۳۸٦

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
تهیه مدارک
۱۳۸۸/۵/۱۷
دبیرخانه دانشکده سینما و تئاتر
تاریخ ۸٦/٦/۱۷
شماره ۸۲۹
ورود به دبیرخانه دانشگاه هنر
شماره ۱۲/٤٣٠٤٨
تاریخ ۱۳۸٦/٦/۲۰
۱۲۱۲۱۷

فهرست مطالب :

چکیده	۱
مقدمه	۲
فصل اول	۶
فصل دوم	۸
فصل سوم	۱۱
فصل چهارم	۱۹
فصل پنجم	۲۲
گزارش کارعملی	۳۱
فهرست منابع	۳۵
نمایشنامه محله قدیمی	۳۷

چکیده ـ *« شکوه وجلال دنیا با فرم تازه ای از زیبایی یعنی زیبایی سرعت غنا یافته است. »*

مارینتی شاعرمهم ایتالیایی در ۱۹۰۹ این مدح بزرگ را درارج نهادن به دنیای مدرن وآغاز مکتب فوتوریسم اعلام کرد، امّا این مدح به ظاهرغلوآمیز مارینتی، تأثیر گذارترین وکاملترین بیانیه درتبیین خط مشیء تمام هنرها وپدیده های هنری قرن بیستم شد. تأثیر این دیدگاه برهنرتئاترموجب شد تا نامداری چون میرهولد در تمام تجربه های تئاتری خود با تکیه برآن پایه های بیومکانیک، استیلیزاسیون و ژست را بنا گذارد، وبعد از او تکوین وتکامل این گونه را کسانی چون، جورجیو استره لر،پاتریس شروی، پیتراشتاین و آرین موشکین برعهده گیرند.

زیبایی سرعت جهان مدرن را چنان مجذوب خود می کند، که سرعت بر هر چیز مقدم می شود. این سرعت زندگی بشررا دچارتحول می کند ودرتمام زمینه های زندگی انسان رسوخ می کند، به طوری که تمام مقوله های حیات بشر ازجمله هنرخود را ملزم به هماهنگی با این نیروی شگرف می پندارند.

تئاترنیز اززیبایی شناسی سرعت وتجربیات اندوخته شده درطول قرن بیستم بهره می برد، تا با نهایت استفاده از زمان، وبا ارائه فرمهای جذاب و بدیع، این زندگی سریع را برای انسان حاضر قابل تحمل کند. این نهایت بهره برداری از زمان نوعی اختصار را درتمامی جهات هنرتئاتر پدیدار می کند، که ما آنرا با نام مینیمالیسم در عرصه هنر می شناسیم، که ریشه یابی اش به دستاوردهای میرهولد ومقوله استیلیزاسیون در حوزه تئاتربازمی گردد، چرا که مهمترین ویژگی استیلیزاسیون تلخیص وتوقف در ژست های گویا وپرمعناست، واین خود نشانه روشن ومشترکی ست که درشیوه های نوین بازی در تئاترمینیمالیستی بکارمی رود. این نوشتار درپی بازشناسی همین اشتراک هاست.

مقدّمه

کم گوی وگز یده گوی چون دَر   تازاندک تو جهان شود پُر

درآغازقرن بیستم وپس از اوج گیری صنعت وشکل گیری وحاکم شدن مدرنیته برتمدن بشـری، بحران حضور مبانی زیبایی شناسی، با گوشه گیری هنرمندان از اجتماع، تشدید شده بود. هجوم بی جساب وکتاب کالاهای تولید شده توسط کارخانه های صنعتی و ملالی که توسط این انبوه کالاهـا، که درنهایت بی سلیقه گی وعاری از هرگونه زیبایی شناسی ای روانه بازارهای مصرف شده بودند، برزندگی مردم سایه افکنده بود. دیری نپایید که صنعت وهنربا هم آشتی کرده و زیربنـای تولیـدات صنعتی که از غنای هنرمدرن سود می برد گذاشته شد. هنرمدرن درجهت زندگی نوین بشر نوعی از زیبایی شناسی را به ارمغان می آورد که درآن معیارهـای دنیـای مـدرن رعایـت شـده بـود، کـه بزرگترین این معیارها سرعت به شمارمی آمد.

سرعت گرفتن زندگی بشر، اجتناب ناپذیرترین پدیده ای بود که با وجود کارخانه ها وماشـینهای تازه مجال و فرصت موجود وسنتی در تاریخ تحول انسان را به کمترین حد ممکن تقلیـل مـی داد. درتمامی امور حیاتی آدمی، سرعت بی اندازه ای به چشم می خورد. ازطرفی هنرمدرن نیز درجهت توجیه این پدیده نوع آوری های فراوانی می نمود. ظهور فوتوریسـت هـا ازجملـه مهمتـرین ایـن تحرک ها محسوب می شود. نظریات فوتوریست ها برخیل عظیمی از هنرمندان آغـاز قـرن بیسـتم تأثیرگذاشت و موجب شد که تحرکات زیبایی شناسی، درتمام هنرها، سمت وسـویی هماهنـگ بـا هنرمدرن بیابد. گویی که تمامی این هنرها درارکستری هماهنگ و موزون، بنیان هـای هنرمـدرن را پی می ریزند، که البته تئاتر هم از این قاعده مستثنی نیست.

درآغاز قرن بیستم علاوه بر تغییرات اساسی که درادبیات نمایشی رخ داده بود، شیوه های اجرایی جدید نیز درجهت افزایش جلوه های بصری، که موجب انتقال سریع تر مفاهیم وسرعت بخشیدن به رابطه میان تماشاگرو اجرا می شد، درتئاتر آزموده مـی شـد. از تجربیـات آموزشـی باهـاوس در

آلمان، زیرنظرِ اشملر، گرفته تا کامیابی های ارزشمند کسی مانند میرهولد که در روسیه، البته قبلِ از دوره سانسوری استالین، با تمرکز بروی رفتار و عملکرد هنرپیشه بروی صحنه به شیوه جدیدی در فرایند تولید تئاتر دست یافت، وعلیرغم ناکامی خودش دربه ثمر رساندن شیوه اش و مشاهده نتایج آن، راه جدید وموثری را برای نسل بعد از خود، که همه درمسیرتئاتر تجربی گام برمی داشتند، گشود.

اگر درنیمه دوم قرن بیستم اجراهای درخشان گروههای تجربه گرا موجب مباهات می شوند. اگر در شیوه های بازیگری بداعت های فوق العاده ای صورت می گیرد. اگر انگاره های زیبایی شناسی از پی هم نمایان می شوند و درک روشن تری از جهان افسارگسیخته مدرن را فراهم می کنند، درنتیجه یک زنجیره بهم پیوسته از اندیشه های نو ودست یازیدن به تجربه های جدید از جانب هنرمندانی نظیر میر هولد است، که خود را از قید وبند آنچه مرسوم است رها می کنند.

استیلیزاسیون از بزرگترین دستاوردهای زیبایی شناسانه در قرن بیستم است. همانطور که روشن است در تمامی هنرها، دستیابی به مهارت وارائه بی کم و کاست آن اوج آرزو و نشانه توانمندی هرهنرمندی به حساب می آید. دراستیلیزاسیون، البته درتئاتر، بازیگراز نهایت رفتار خلاصه شده و حرکات گویا استفاده می کند. این مهم بدون برخورداری از اندامی بیدار و بدنی ماهر امکان پذیرنیست. درادامه این مسیرنیز درحال حاضر شیوه بازی مینیمالیستی که درهنرپیشه گی امروز دنیا بکار گرفته می شود، از اصول و قواعد موجود در استیلیزاسیون پیروی می کند، واین در حالیست که میر هولد نخستین کسی است که پیرامون توانایی های بازیگر در جهت بخدمت گرفتن کنترل اعضا بدن و اجرای مکانیکی یک فعالیت فیزیکی، دست به تجربه می زند و درنهایت بیو مکانیک را ارائه می کند.

پس برای شناخت وبررسی پدیده مینیمالیسم درتئـاتر، بخصـوص در زمینـه بـازیگری، نـاگزیراز رجوع به پیش زمینه های زیبایی شناسی آن هستیم. در اینجـا لازم مـی دانـم سـپاس خـود را نثـار بزرگانی چون دکترعلی رفیعی کنم، که با حضور در چند پروژه ایشان زمینه آشنایی بـا ایـن مقولـه برایم فراهم شد. و سپس دوست ویاورهمیشگی ام حمیـد پـورآذری کـه از اودر مسـیر درک ایـن تجربه بسیارآموختم، و از گروه تئاترپاپتی ها که اکنون قریب به ده سال است دریک مسیرمشخص و مداوم با هم در راه شناخت وتجربه شیوه های جدید این نوع زیبایی شناسـی تـلاش مـی کنـیم. همچنین از معلم بزرگوارم استاد کشن فلاح که با حمایت بیدریغ خود مرا تا پایان این پروژه راهنما بودند. و خانم زهره براتلو که از جزوه ایشان در بخش تعاریف مینیمالیسم استفاده کرده ام نیز کمال تشکر را دارم. درپایان نیز از سرکارخانم نگار عابدی که با وجود گرفتاری فراوان در بخش ترجمـه و اجرای عملی همراهم بودند نیز قدردانم.

فصل اوّل

دلایل انتخاب موضوع -

درباره مینیمالیسم درتئاتر و ریشه یابی آن، نه تنها درایران هیچ منبع روشن ومستقلی وجود نـدارد که درجهان نیزانگشت شمار است. اهمیت روشنگری پیرامون مینیمالیسم، که درحال حاضر بسیاری از تولیدات تئاتری وهنرهای اجرایی به نوعی وامـدار آن هسـتند، ضـروری مـی نمایـد. خصوصـاً درزمینه اجرا که البته درکشور ما گرفتار سر درگمی های فراوان و نقیض های بسیار درفرایند تولید این گونه آثار است.

از طرفی دیگر از موثرترین راههای روشنگری درمورد مینیمالیسم، که پدیـده ای نـو و کـم منبـع است، مقایسه تطبیقی یا ریشه یابی اشتراکات آن با انواع زیبایی شناسی های پیشین و بـا سـابقه تـر است. در نتیجه نگارنده که خود نزدیک به ده سال است که درحوزه تئاتر و بخصوص درک زیبایی شناسی و تجربه شیوه های جدید در تئاتر تلاش مستقیم دارد، سعی کرده است با ارائه ایـن پایـان نامه، علاوه بر گردآوری و منظم کردن منابع محدود به یک مقایسه تطبیقی برای روشن تر شدن این حوزه جدید و ایجاد بستر مناسبی در جهت روشنگری بیشترپیرامون مینیمالیسم کمک کند.

فصل دوم

بیان مسئله ـ

تئاتر به شکلی دائمی " فقدان هماهنگی" را درحین پیوند دادن آثار نمایشی با مردم آشـکار کـرده است. میرهولد دراولین مقاله خودش درباب تئاتر استیلیزه با این جمله گلایه خود را از شیوه هـای رایج در تئاترهای زمان خودش مطرح می کند. سپس اضافه می کند تا کنون هیچ کس ترکیب ایـده آلی از نویسنده، کارگردان، طراح، بازیگر، آهنگساز و مدیرتدارکات را مشاهده نکرده است."عـدم هماهنگی عناصر متنوع و خلاق" باعث می شود هر کـدام از ایـن عناصـر سـعی کننـد بـه شـکلی غیرارادی وغریزی به طراحی های کاربردی خود بپردازند. اما میرهولد درطول تمرینات نمـایش " مرگ تین تاژیل " دریافت که سه عنصر نویسنده، کارگردان و بازیگران عناصربنیادین تئـاتر هسـتند که می توانند به عنوان عنصری واحد به فعالیت بپردازند، اما درمسیر و مدخلی معـین کـه درطـول تمرینات قابل کشف خواهد بود.

همچنین میرهولد درهمین مقاله اشاره می کند، بازیگر باید تکنیک هایش را قبـل از مبـادرت بـه کار تکمیل کند. درمکاتب قدیمی تئـاتر، اگریـک بـازیگر مـی خواسـت مخاطـب را عمیقـاً تحـت تأثیرقراردهد باید ازگریه کردن، ندبه وزاری، فریاد وناله، برسینه کوبیدن ومشت بر ران ها زدن بهره می برد، اما دیگر کافیست. بگذارید بازیگرجدید به نقطه ای فراتر برسد وبا تؤامان کردن رنج ولذت مفهوم را انتقال دهد. تغییر شکلی معطوف به بیرون. غالباً سرد، بدون داد و فریاد، بدون عـزاداری و ماتم. بازیگر نو میتواند بدون توسل به تشنج های رفتاری اغراق شده در شـکل عمیقـی بـه ایفـا و خلق تراژدی بپردازد.

درمورد شکل پذیری نیز عقیده میر هولد چنین است : بازیگرلزومـاً وتنهـا بـه وسـیله رجزخـوانی کلامی و سخنوری (جتی به شکل مطلوب) نمی تواند همه چیزرا بگوید. درایـن جـا مـا نیازمنـد مفهوم جدیدی از بیان احساسات غیرقابل بیان هستیم. آشکارکردن آنچه پنهان است. درتئاتر شـکل

پذیری به عنوان مفهومی جهت بیان احساس شناخته می شود. پس شـکل پـذیری خـود بـه خـود مفهوم جدیدی نیست بلکه آنچه درذهن دارم جدید است.

میرهولد باتأکید بررفتار خلّاقانه وارائه هرچه مختصرتر و مفیدترحرکت، درپایان مقاله اش اینگونه می افزاید : جوهره بنیادین روابط انسانی به وسیله ژست، وضع حالات، حرکـات اشـاره وسـکوت تعیین می شود. کلام به تنهایی نمی تواند دلالت گر همه چیز باشد. بنـابراین بایـد الگـوی حرکتـی نوینی برای صحنه طراحی و اجرا نمود.

نیاز به توضیح نیست که نظریات میرهولد درآغاز قرن بیستم تا چه اندازه پیشروانه بـود. بهرحـال زمان زیادی نگذشت تا تجربه های او به عنوان اصولی ابدی تحت عنوان تئاتر اسـتیلیزه افـق هـای جدیدی را در عرصه تئاتر اروپا وجهان بازکند وهنرمندان کثیری با تکیـه براصـول ارائـه شـده وی راهگشای تئاتری نوین باشند. تئاترآوانگارد، تئاترتجربی و سرآخر هنرهـای اجرایـی (پرفـورمنس آرت) همه وهمه مایه اصلی تحرک وشکل گیری خود را در استیلیزاسیون یـا تئـاتر میرهولـد مـی دانند. درهمین رابطه ریچارد شکنر، کارگردان، مؤلف ونظریه پرداز معاصـر درآغـاز مقالـه معـروف خود " جریان نگاری هنرآوانگارد" چنین می نویسد : میرهولد یکی از شاخص ترین چهـره هـایی بود که تمایل داشت درنوعی نظم نوین در اجتماع روشی جهت اجرای تجربی بیابد. " بیو مکانیـک " به مانند درخششی روشنایی بخش از شرق تابیدن گرفت وتا آن گاه که طرح وایده جنـون آمیـز استالین این پیوستگی را قطع نمود، ادامه یافت.

بهرحال تأثیر دامنه دار استیلیزاسیون برتمام جریان های تئـاتری بعـد از خـود ادامـه داشـته ودارد وسعی خواهد شد درارتباط با مینیمالیسم بطور مشخص این رابطه توضیح داده شود.

فصل سوّم

پیشینه تحقیق -

الف) تاریخچه

با توجه به اهمیت زیبایی شناسی استیلیزاسیون در تاریخ تئاترمعاصر، باید به تعاریف و مؤلفه های این جریان نگاهی ویژه افکند تا خصوصیاتش مشخص شده و بعد از آن بتوان سایر گونه های تئاتری را با آن مقایسه کرد و اشتراک ها را پیدا نمود. برای این منظور آشنایی کامل با میرهولد ضروری می نماید.

میرهولد (Meyer hold) در ۱۰ فوریه ۱۸۷۴ درشهرپنزا درخانواده ای روسی-آلمانی و متوسط دیده به جهان گشود. پدرش امیل میرهولد شراب ساز بود. بعد ازتکمیل مدرسه در۱۸۹۵ برای تحصیل حقوق وارد دانشگاه مسکو شد، اما بعد از یک سال دانشگاه را رها کرد. درتولد ۲۱ سالگی از لوتری به ارتدکس تغییر مذهب داد و پیشوند – وسولد – را به ابتدای نامش افزود. در ۱۸۹۶ وارد مدرسه « دراماتیک فیلارمونیک مسکو » شد و کار بازیگری را از همین سال شروع کرد. در این مدرسه تحت تعلیمات معلمش « ولادمیر نمیروویچ دانچنکو » قرار گرفت که تأثیر زیادی بر وی داشت، بعد از آن به « تئاتر هنری مسکو » رفت و در آنجا زیر نظر کنستانتین استنیسلاوسکی به بازی در آثار درخشانی پرداخت، از جمله آثار برجسته چخوف و ایبسن، و به عنوان بازیگری شایسته تثبیت شد و بالغ بر ۱۸ نقش مهم را درطول این سالها ایفا نمود. اما در ۱۹۰۲ از تئاترهنری مسکو جدا شد و در پروژه های مستقلی به عنوان کارگردان، بازیگر و تهیه کننده فعالیت نمود و تمام تلاش وتجربه های او در این مدت برای خلق متد جدید در عرصه تئاتر بود. او که به شدت تحت تأثیر اندیشه های فرمالیستهای نو ظهور روسیه قرار گرفته بود، زیرا فرمالیستها هنر را پدیده ای اجتماعی می دانستند که دارای ظاهری است که شامل ترکیب های

تشکیل دهنده آن هستند، بنابراین هر شکل بیانگر معنا و مفهوم درونی آن از جهت های مختلف است.

بدین ترتیب، میرهولد سنگ بنای تئاتری را گذارد که در آن محوریت کلام از بین می رفت و بازیگر در اولویت اول قرار می گرفت و بیان مفاهیم وموضوعات از طریق فیگور و ژست های بدنی و ظاهری بازیگر صورت می پذیرفت.

میرهولد از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۱۷ تحقیقاتش را ادامه داد و در « تئاتر امپریال پترزبورگ » نمایشنامه های کلاسیک بسیاری را با شکلی بدیع و نوآورانه اجرا کرد، و البته هرکدام از این اجراها جنجال های بسیاری را با خود به دنبال می آورد ند.

پس ازبازگشت به مسکو، در۱۹۲۲ میرهولد تئاترخود را با نام « تئاتر میرهولد » بنا کرد. در طی فعالیت درخشان و شش ساله این تئاتر، تا سال ۱۹۲۸ که تعطیل شد، میر هولد به زبان جدید و متد جدیدی در تئاتر دست پیدا کرد. متد میرهولد برپایه جذابیت های دیداری، که اصولش از بازیگران سیرک گرفته شده بود، طرح ریزی شده بود. اکثر نمایش های اجرا شده توسط میر هولد در تئاتر خودش با موفقیت خیره کننده و استقبال فراوان مردم روبرو می شد و او در تمام این کارهای موفق از متد خود بهره می برد و تجربه های جدیدی در تکمیل نظریه خود می اندوخت. از مهمترین آثاری که در این دوره میر هولد بروی صحنه برد می توان به « بازرس کل » اثر نیکلای گوگل اشاره کرد، که اوج نظریه پردازی میر هولد و تکامل اندیشه های او به حساب می آید، والبته هنوز هم یکی از درخشان ترین اجرا های قرن بیستم نیز بر شمرده می شود.

اما با فروکش کردن آتش انقلاب اکتبر در روسیه و به قدرت رسیدن کسی مانند استالین، که با قدرت خود بر تمام هنرها تأثیر می گذاشت و از تمامی هنرها تصویرکردن جلال سوسیالیزم را طلب می کرد، کسی مانند میر هولد، که با قدرت از رئالیسم سوسیالیستی انتقاد می کرد، به شدت

با مشکل مواجه شد. نفوذ استالین و اندیشه هایش به حدی بود که جـز هنرمنـدانی کـه در جهـت اهداف ایدئولوژیک او رفتار نمی کردند، کسانی نظیر استنیسلاوسکی، مابقی چاره ای جـز فـرار یـا گوشه نشینی نداشتند. اما میر هولد قادر به ترک روسیه نبود. او کـه از سـال ۱۹۳۰ رسـماً فعـالیتش ممنوع شده بود، بندرت اجازه کار می یافت، به سختی روزگار می گذرانید. به بهانه هـای مختلـف دستگیر می شد یا تحت تعقیب قرار می گرفت. تا اینکه سر انجام در ۱۹۳۸ به جرم واهی ارتکـاب قتل همسرش، زینایدا رایخ که از بازیگران اصلی گروه میر هولد نیز بود و جسدش در آپارتمـانش در مسکو پیدا شده بود، بازداشت شد و در بازجویی هـای متعـدد و تحـت شـکنجه هـای فـراوان مجبور به اعتراف به قتل همسرش شد. بعد از این دیگر کسی میر هولد را ندید. حکومت اسـتالینی وقت در ۱ یا ۲ فوریه ۱۹۴۰ اعلام کرد که میرهولد در یـک آ تـش سـوزی در اردوگـاه هـای کـار اجباری در سیبری روسیه مرده است. در ۱۹۵۵ تمامی اسناد مربوط به زندگی میر هولـد نـابود و از بایگانی های این کشور پاک شد. اما نامه ای از میرهولد وجود دارد، که برای دوستش مولوتوف در ۱۳ ژانویه ۱۹۴۰ نوشته است، و در آن شرح وقایع شکنجه ها و مرارت هایی را که در طـول دوران اسارت گذرانده و اعتراف اجباری خودش را با دوستش در میان گذاشته است. امـا تـا دهـه هفتـاد میلادی این نامه مسکوت ماند و با انتشار آن آتشـی از نفـرت و انزجـار نسـبت بـه اسـتالین را بـر انگیخت. اما اهمیت اساسی این جریان، رسوخ دیدگاه های میرهولد و متد خلاقانه اش بـه تمـامی جهان بود. بطوری که اندیشه های میر هولد در تمام اروپا وبعد آمریکا و دیگر نقـاط جهـان سـنگ بنای مهمترین زیبایی شناسی قرن، یعنی استیلیزاسون، را گذارد و آغازی شـد بـرای ظهـور نگـاهی جدید در هنر تئاتر به عنوان « تجربه گرایی ».

نتیجه تلاش های تجربه گرایان تولد گونه های جدیدی از نمایش را به همـراه آورد، گونـه هـای مانند هنرهای اجرایی (Performance art) یا تئاتر فیزیکال، همچنین تئاتر مینیمالیسم.

با توجه به گسترش مینیمالیسم از جانب هنرهای تجسمی، زمینه تاریخی، نظریات و تعاریف داده شده بیشتر و به طور غالب در پیوند نزدیکی با هنرهای تجسمی قرار دارد. لذا بررسی زمینه نفوذ وتأثیر مینیمالیسم از طریق نگاه به تعاریف هنرهای تجسمی از مینیمالیسم، رهیافتی خواهد بود به سوی این سبک در تئاتر.

ب) نظریه ها

در فرهنگ بریتانیکا در تعریف واژه مینیمالیسم (minimalism) چنین آمده است :

« جنبشی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در عرصه هنرها به ویژه نقاشی و موسیقی در آمریکا پا گرفت و بارزترین مشخصه آن تأکید بر سادگی بیش از حد و توجه به نگاه عینی است. آثار مینیمالیست ها گاهی کاملاً از روی تصادف پدید می آمد و گاه زاده شکل های هندسی ساده و مکرر بود. در ادبیات مینیمالیسم سبک یا اصل ادبی است که بر پایه فشردگی افراطی و ایجاز بیش از حد محتوای اثر بنا شده است. آنها درفشردگی و ایجاز تا آنجا پیش می روند که فقط عناصر ضروری اثر، آن هم در کمترین و کوتاه ترین شکل باقی می ماند، به همین دلیل برهنگی واژگانی و کم حرفی از محرزترین ویژگی های این آثار به شمار می رود. »

نوربرت لینتن (Norbert linton) درکتاب تاریخ هنرمدرن و درپیوستی که به آن افزوده است در تعریف مینیمالیسم، آن را اصلاحی می داند که :

« در قرن بیستم به ویژه در۱۹۶۰ برای توصیف سبکی بکار رفت که ویژگی آن، بی پیرایگی زیاد، شکل بندی های هندسی ساده وبهره گیری از مواد ومصالح صنعتی بود. این اصطلاح را ابتدا **دیوید بورلیوک** در کاتالوگ نمایشگاه نقاشی جان گراهام (John graham) که در ۱۹۲۹ در نیویورک برپا شد، به کار برد.

مینیمالیسم که ازدهه ۶۰ وبیشتر درارتباط با مجسمه سازی و آثار سه بعدی به کار رفت از امریکا آغاز شد وسپس به کشورهای دیگر انتقال یافت، پیروان این جنبش مـی خواسـتند در برابـر تهیـیج کنندگی و عاطفه برانگیزی اکسپرسیونیسم انتزاعی واکنش نشان دهند. **کارل آندره** (Karl andre) **دانالـد جـاد** (Donald jadd) و **تـونی اسـمیت** (Tony smith) از جملـه مشـهورترین هنرمندان مینیمال به شمار می آیند. »

روبین پاکباز در کتاب دایره المعارف هنر با تأکید بر ارتباط مینیمالیسم با آثـار سـه بعـدی، هـدف پژوهش های پیروان این جنبش را بررسی وتشریح موضوعاتی مانند فضا، فرم، مقیـاس و محـدوده می داند که در نهایت هرگونه توهم بصری واکسپرسیون را نفی می کند :

« مینیمالیست ها روش خردگرایانه در ترکیب بندی به کار می برند. مجموعه های منظم و ساده از واحدهای همانند و جابجا شونده براساس ریاضی که قابلیت بسط و توسعه دارند. »

جی. ای. کارن در فرهنگ ادبیات و نقد زیر عنوان تقلیـل گـری، حـداقل گرایـی، کمینـه بـاوری، مینیمالیسم چنین توضیح می دهد :

« سبک یا اصل ادبی یا دراماتیک مبتنی برکاهش دادن مفرط محتوای اثر به حداقل عناصرضروری، معمولاًدرقالبی کوتاه مثل هایکو، کلام قصار، قطعهٔ کوتاه نمایشی یا تک گویی. مشخصهٔ کاهشگری غالباً سادگی و خشکی دایره واژگان یا صـحنه نمـایش وامسـاک از گفتارتـا حدسکوت اسـت. از پیکرتراشی ونقاشی مدرن عاریه شده است و به ویژه درآثار اخیر نمایشی نویسنده ایرلندی، ساموئل بکت دیده می شود که مثلاً نمایشنامهٔ سی ثانیه ای اش، نفس، نه شخصیت دارد و نه کلام. »

ادوارد لوسی اسمیت نیز هنر مینیمال را هنرمؤجز دانسته است :

« هنرمینیمال یا یا هنرمؤجز رانیز باید مولود هنرمندان دوره پس از انقلاب اکتبر روسیه دانست. در این دوره پرشکوه هنرمندان ساختارگرا هم درعرصه معمـاری و هـم در نقاشـی و مجسـمه سـازی

گرایش های متکی برخلاصه نمایی و هندسه گرایی را در آثارشان متظاهر ساختند. جنبش مینیمالیسم فراگیرترین تأثیرخود را در ایالات متحده آمریکا برجای گذاشته و به سرعت به یک پدیده تازهٔ هنری بسیارعمده با آثار معمولاً سه بعدی ـ به جای دوبعدی ـ تبدیل شد. به طورکلی نگره مینیمالیستی در مجسمه سازی، هرگز نسبت به حالت های تأثیرگذار و اکسپرسیونیستی توجهی نشان نداد. به همین دو ویژگی، یعنی مفهومی (Conceptual) بودن و نیز بی بیان و بی حالت (Inexpressive) بودن، جهت گیری مجسمه سازی نوین درآمریکا را به خوبی تعریف می کند. درحقیقت آنچه که مینیمالیسم جستجو می کرد، مفهومی تازه از نظم دهی و تمامیت بخشی بود. »

« کم، زیاد است. » (Less is more). اصطلاحی که اولین بار رابرت براونینگ (Robert browning) آن را به کار برد و بارها به همهٔ مینیمالیست ها نسبت داده شده است. جان بارت (John bort) در ادامهٔ اصل اساسی زیبایی شناسی مینیمالیستی را « صرفه جویی سرسختانه در اثر هنری » ذکر می کند.

فرهاد ناظرزاده کرمانی نیز در بررسی واژگانی، مینیمالیسم را به کمینه گرایی برگردانده است. او اصطلاح کمینه را برابر نهاد واژهٔ مینیموم (minimum) آورده است ودر تشریح بیشتر چنین نوشته است :

« مینیموم که برابر ماکزیموم (maximum) ایستاده است از واژه ای لاتین برآمده به معنای ریزترین، کم ترین، خردترین و ریشه ای ترین و امروزگار در زبان های فرنگی به معنای حداقل چیزی است که درصورت نبود آن، دیگر آن چیز هستی نمی پذیرد و چیزی که به حالت کمینه رسیده، دیگر از هرگونه شاخ و برگ و افزوده ای پاک و زدوده گردیده است. »